

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

شنبه ۲۶ اکتوبر ۲۰۲۴

فریده نوری

پائیزِ غم انگیز

برگ از پی برگ بر زمین ریخته است
ای باد چه در گوش طبیعت گفتی؟

پاییز که می‌رسد

برگ‌ها

از شانه‌های درختان می‌ریزد

تهمانی‌ها

از شاخه‌های آدم‌ها می‌زنند

پاییز خزان برگ‌هاست

پاییز بهار تهمانی‌هاست



salamwatanam@gmail.com

دلم خون شد از این افسرده پاییز
از این افسرده پاییز غم انگیز
غروبی سخت محنت بار دارد
همه درد است و با دل کار دارد
شرنک افزای رنج زندگانی ست
غم او چون غم من جاودانی ست
افق در موج اشک و خون نشسته
شرابش ریخته جامش شکسته
گل و گلزار را چین بر جبین است
نگاه گل نگاه واپسین است
پرستوهایی وحشی بال در بال
امید مبهمی را کرده دنبال
نه در خورشید، نور زندگانی
نه در مهتاب شور شادمانی
فلق ها خنده بر لب فسرده
سفق ها عقده در هم فشرده
کلاغان می خروشنند از سر کاج
که شد گلزار ها تاراج تاراج
درختان در پناه هم خزیده
ز روی باهما کردن کشیده
خورد گل سیلی از باد غضبناک
به هر سیلی گلی افتاده بر خاک
چمن را لرزه ها در تار و پود است
رخ مریم ز سیلی ها کبود است
گلستان خرمی از یاد برده
به هر جا برگ گل را باد برده
نشان مرگ در گرد و غبار است
حدیث غم نوای آبشار است
چو بینم کودکان بینوا را
که می بندند راه اغنیا را
مگر یابند با صد ناله نانی

در این سرمای جان فرسا مکانی
سری بالا کم از سینه کوه
دلم کوه غم و دریای اندوه
نگاهم می شکافد آسمان را
مگر جوید نشان بی نشان را
به دامانش درآویزد به زاری
بنالد زینهمه بی برگ و باری
حدیث تلخ اینان باز گوید
کلید این معما باز جوید
چه گویم بغض می گیرد کلویم
اگر با او نکویم با که بگویم
فرود آید نگاه از نیمه راه
که دست

وصل کوتاهست کوتاه
نهیب تند بادی وحشت انگیز
رسد همراه بارانی بلاخیز
بسختی می خروشم های باران
چه می خواهی ز ما بی برگ و باران
برهنه بی پناهان را نظر کن
در این وادی قدم آهسته تر کن
شد این ویرانه ویرانتر چه حاصل
پریشان شد پریشان تر چه حاصل
تو که

جان می دهی بر دانه در خاک
غبار از چهر گل ها می کنی پاک
غم دل های ما را شستشو کن
برای ما سعادت آرزو کن
(فریدون مشیری)